

۱۰ فرهنگ نسبتاً تاریخی

روایت

تفریحات با اعمال شاقه

مرحوم ابوی همیشه می‌فرمودند زیارت حرم امام رضا(ع) نعمت بزرگی است که خداوند به ایرانی‌ها هدیه داده و عظمت آن را فقط خدا می‌داند! سپس نقل کردندکسی خواب دیده است گنبد حرم حضرت رضا(ع) شکافته شد و حضرت عیسی(ع) و حضرت مریم(س) آمدند و زیارت کردند. فردا صبح که به حرم رفت، حرم یکمرتبه تاریک و خلوت و گنبد شکافته شد و همان ماجرابی را که شب پیش در خواب دیده بود، تکرار شد! بعد هم دو باره هودجی که آنها را آورده بود از سقف گنبد بیرون رفت، فضا روشن و حرم شلوع شد.

مرحوم ابوی همیشه می‌گفتند توفیق زیارت ربطی به داشتن پول ندارد. ۴۰ سال بود که می‌رفتم مشهد و همیشه یکی دو اتاق اجاره می‌کردیم! تا این اواخر که حاج‌آقا می‌دیدند من عیالوار هستم و اجاره می‌دادند يك منزل مستقل را اجاره کنیم. هر وقت هم کسی می‌خواست مکانی را در اختیار ما بگذارد، ایشان می‌گفتند: منزل هست، ولی منزلی نبود. بعد متوجه می‌شدم منظورشان این است که در مشهد منزل هست، بعدها یاد گرفتم هر وقت می‌خواهیم به مشهد برویم، به دو سه نفر از دوستان بسپارم چند جا را نشان کنند که وقتی ما به مشهد رفتیم، یکی از آنها را بگیریم. ایشان کمترین تقیدی درباره جایی که سکونت می‌کردند، نداشتند و فقط به فکر زیارت حرم و عبادت بودند و غرق لذت می‌شدند، ولی برای ما سخت بود و به شوخی می‌گفتم تفریحات با اعمال شاقه! تفریح مرحوم ابوی زیارت بود. گاهی دوستان به شوخی می‌گفتند خانه‌هایی که شما در مشهد اجاره می‌کنید، شما آخر عمرشان است و بعد از رفتن شما آنها را می‌کویند و می‌سازند! به این ترتیب ما همیشه لحظات آخر عمر آن خانه‌ها را درک می‌کردیم!



همیشه وقتی می‌خواستیم به مشهد برویم، ایشان می‌گفت: طوری برویم که سر راهمان حضرت عبدالعظیم(ع) را هم زیارت کنیم! می‌گفتند مردم تهران و ری اگر هفته‌ای يك بار به زیارت ایشان نروند، جفا کرده‌اند! يك بار موقع بازگشت از مشهد، نیمه شب بود که به حرم حضرت عبدالعظیم(ع) رسیدیم و درها را بسته بودند! مرحوم ابوی گفتند اثاثیه راهمین جا پشت در حرم می‌گذاریم و می‌مانیم تا در حرم باز شود!

مرحوم ابوی بسیار علاقه داشتند همراه مردم زیارت کنند و هر چه سعی می‌کردم ایشان را طوری ببرم که از فشار جمعیت اذیت نشوند، خودشان عمدأ به ستمی می‌رفتند که جمعیت زیاد بود. می‌گفتند در زیارت باید سر از پا نشناسی و در میان سیل جمعیت گم شوی، نمی‌شود اتو کشیده به حرم رفت و برگشت! همیشه وقتی به حرم حضرت معصومه(ع) می‌رفتند، بیش از يك ساعت می‌ایستادند و همه معتقد بودند ایشان با امام رضا(ع) ارتباط بسیار قوی دارند. می‌فرمودند در اینجا باید همه معصومین(ع) زیارت کرد!

سرگرم باعلم

مرحوم سیدجلال آشتیانی هم می‌گفتند: اوایل که ایشان به قم آمده بودند، در درس مرحوم آیت‌ا... برجوردی متوجه جایگاه علمی ایشان شدم و درخواست کردم مطالب استادشان مرحوم غروی اصفهانی را برای ما نقل کنند. رفتم و بعد از دو سه ماه متوجه شدم اشکال درسم دو تا شد، چون از يك طرف درس استاد رانمی‌فهمیدم و از طرف دیگر متوجه مطالب درس آقای غروی اصفهانی نمی‌شدم، چون ایشان بدون توضیح کامل درباره مطالب آقای غروی، شروع به نقد آنها می‌کرد و نقد مطالب از خودمطالب مشکل‌تر بود!

مرحوم آقا معتقد بودند: فرد باید ابتدا در همه این دروس فارغ التحصیل شده باشد و بعد به درس ایشان بیاید، چون مثل درس خود مرحوم غروی اصفهانی، کسی تحمل درس مرحوم ابوی رانداشت و يك اتاق هم پر نمی‌شد! ایشان در قم درس خارج دیگران را می‌رفتند، ولی واقعیت این است که بیشتر برای احترام به مدرسین بود. يك بار از ایشان پرسیدم: «مگر به این دروس نیاز داشتید؟ فرمودند: «نه، ولی آدم باید سرش گرم به يك کار علمی باشد.»



تدریس، مشکلات را حل می‌کند

ایشان همیشه به همه توصیه می‌کردند درس بخوانید. هر کس گرفتاری پیدا می‌کرد، ایشان توصیه می‌کردند تدریس کند تا گرفتاری‌اش رفع شود.

آیت‌ا... العظمی حاج شیخ محمدتقی بهجت عمیقاً معتقد بودند تدریس مشکلات را حل می‌کند. یاد هست يك بار از سفر برگشته بودند و تصور می‌کردم

از شدت خستگی برای تدریس نخواهند رفت، ولی ایشان رفتند و درس دادند! مخصوصاً به جوان‌ها خیلی توصیه می‌کردند که مطالعه کنند و این قدر وقتشان را صرف تماشای تلویزیون و کارهای بیهوده نکنند.

ایشان می‌گفتند اگر وقتی را که این‌گونه هدر می‌دهید، صرف مثلاً یاد گرفتن



گفت و گو با فرزند آیت‌ا... محمدتقی بهجت در روزهایی که یادآور رحلت ایشان است

هنوز هم پیامشان را به ما می‌رسانند

پرسیدم و او رفت و بعد از چند روز آمد و گفت: ایشان در ماه رمضان صاحب فرزند می‌شود! پرسیدم: از چه کسی سوال کردی؟ گفت از مهربانی که در حرم امام حسین(ع) خدمت می‌کنند. آنها سیدابوالقاسم خوئی را می‌شناختند و می‌گفتند: همان کسی است که همیشه اذن دخول می‌خواهد: وارد حرم می‌شود، زیارت می‌خواند و بعد می‌رود بالای سر نماز می‌خواند. آنها متوجه هستند که هر کسی چند بار زیارت می‌کند، در مورد خودم از او پرسیدم: بپرس آیا من مجتهد می‌شوم یا نه؟ پاسخ داد که گفته‌اند: اگر به نجف بروی، بله!

به استادت! ایشان در نجف هم اشاره‌ای

کنید.

مرحوم آیت‌ا... شاهرودی، استاد ایشان در رسائل و مقداری از کفایه بودند. مکاسب را نزد آیت‌ا... میلانی و بقیه کفایه را نزد آیت‌ا... خوئی خواندند.

بلاخره در چه سنی مجتهد شدند؟

خودشان که در این باره حرفی نمی‌زدند و اصلاً دنبال این جور چیزها نبودند، چه رسد به این‌که بگویند من مرجع تقلید یا اعلم هستم، اما دوستان ابوی مواردی را نقل می‌کردند. ازجمله آقای فهری می‌گفتند: يك وقتی از ایشان درخواست کردم به من درس بدهند. هر چه منظر ماندم، دیدم ایشان از حجره بیرون نمی‌آید! رفتم و در حجره را باز کردم و پرسیدم: «پس چرا بیرون نمی‌آیید؟» ایشان گفتند: «استاد به من فرموده‌اند دیگر تقلید برایم حرام است. دارم مسائل مبتلا به را یادداشت می‌کنم تا نظر خود را در باره‌شان بنویسم که بفهمم باید چه کار کنم. به همین دلیل کارهای دیگرم را تعطیل کردم.» فکر می‌کنم در این موقع حدوداً ۲۵ یا ۲۶ سال

شیخ احمد سعیدی یاد می‌کردند و می‌فرمودند: هنگامی که مجلس شورا در دست روحانیون بود، ایشان گفته بود: آخوندها را از مجلس بیرون خواهند کرد! و بعدها همین‌طور هم شد.

از دیگر افرادی که بسیار روی گرایش ابوی به مسائل معنوی تأثیر داشت، مرحوم آقای قاضی بودند. در این مورد مطلب جالبی از قول نوه آقای نجفی، امام جماعت مسجدی در میدان بروجردی تهران نقل می‌کنم. ایشان می‌گفت: «پدربزرگم شاکرد آقای قاضی بود و نقل می‌کرد در مجلس آقای قاضی بودیم. آقای قاضی هفته‌ای يك روز غیب‌شان می‌زد! هرکسی حدسی زد تا روزی نوبت به آقای بهجت رسید و ایشان جزء به‌جزء گفت که تک‌تک آدم‌ها را تحویل بگیرد، خیلی عجیب است که مردم، مخصوصاً جوان‌ها دور ایشان جمع می‌شوند! موضوع برای خود من هم جالب بود. چندبار با جوانانی که ظاهراً اهل تدین و این حرف‌ها نبودند، در این باره حرف زدیم. حرف‌شان این بود که ما از روحانیت پرهیزکاری واقعی می‌خواهیم و رفتارهای صنعتی و ریاکارانه را هم خیلی زود تشخیص می‌دهیم. در مورد مرحوم ابوی حرف اکثرشان این بود که ایشان زهد صنعتی ندارد، خودش را بالاتر از دیگران نمی‌داند. در کلامش دائماً از کلمه من استفاده نمی‌کند، اهل موعظه و زیاد حرف زدن هم نیست و به خاطر اخلاصی که دارد، همان حرف‌های کمی هم که می‌زند به دل انسان می‌نشیند! حاج‌آقا حقیقتاً خدا و امام زمان(عج) را ناظر بر اعمال خود می‌دانستند. تقید و تعبد ایشان حتی مخالفان ایشان را هم به سکوت وادار می‌کرد، چون نمی‌توانستند نقطه ضعفی در ایشان پیدا کنند. از نظر علمی هم جرأت مقایسه خود را با ایشان نداشتند.

زبان‌های دیگر می‌کردید، تا حالا دو سه تا زبان بلد بودید، سه تا دکتر! داشتید، اما خودتان به دست خودتان فرصت‌ها را از دست دادید. از وقت خود نهایت استفاده را ببرید. بسیار به تلف کردن عمر و از دست ندادن فرصت‌ها توصیه می‌کردند.

بچه‌ها را با خود برد!
مرحوم آیت‌ا... بهجت هرگز برای خود کرامتی قائل نبودند، با این همه بسیاری از افراد ایمان قلبی دارند که ایشان صاحب کرامات بسیار بوده‌اند. شما خاطره‌ای را در این زمینه به یاد دارید؟

بله، همان‌طور که اشاره کردید مرحوم ابوی به‌شدت از این‌که کسی از این فضایل و کرامات ایشان آگاه شود، پرهیز داشتند. ایشان ذره‌ای تاب تحمل درد و گرفتاری دیگران را نداشتند و اغلب افراد را به صبر دعوت و درح‌شان دعا می‌کردند.

گاهی هم ایشان را به صوفی‌گری متهم می‌کردند. واکنش ایشان چه بود؟

مرحوم ابوی واقعاً از این اتهام رنج می‌کشیدند، اما واکنش نشان نمی‌دادند. یکی از دلایل کتمان کرامات و پیش‌بینی آینده توسط ایشان به همین دلیل بود، با این همه طاعنان دست از انتشار مطالب کذب و واهی برنمی‌داشتند!

از میان علما و اساتید بزرگ، به چه کسانی ارادت داشتند و به چه دلایلی؟

مرحوم ابوی همیشه از اساتید خود یاد و برای آنها دعا می‌کردند. مرحوم نائینی به اعلمیت شهره بودند. مرحوم ابوی می‌گفتند ایشان در معنویت هم فوق‌العاده بودند. حاج‌آقا

در مورد مرحوم شیخ مرتضی طالقانی هم می‌گفتند صادق و بی‌دعا بود و احوالات عجیبی هم داشت. از دقت علمی مرحوم غروی اصفهانی خیلی تعریف می‌کردند. در علم ادب خود را مدیون مرحوم خوئی می‌دانستند. همیشه به عبادت عجیب مرحوم شیخ محمدحسین غروی اشاره می‌کردند و می‌گفتند در کنار تدریس، روزی هزار مرتبه اننا انزلنا، زیارت عاشورا و نماز شب ایشان ترک نمی‌شد. به مرحوم آقای قاضی بسیار اعتقاد داشتند. در مورد محی‌الدین عربی احتمال زیاد می‌دادند که شیعه باشد. کتاب احیاءالعلوم غزالی و احیاءالاحیاء فیض را برای مطالعه توصیه می‌کردند و می‌گفتند در زمینه عرفان نظری، کار اساسی‌ام و در خوری انجام نشده و انسان باید خودش نظر بدهد که آن هم مستلزم این است که خود فرد به آن مقامات برسد، چون عرفان مسالهای یاقنی است، نه تقلیدی و خواندن نظرات دیگران می‌فایده است. ایشان از شهرت به عارف بودن ابتدا خوششان نمی‌آمد و از به‌کار بردن الفاظ عرفانی پرهیز می‌کردند. حتی اجازه نمی‌دادند از ایشان عکس بگیریم. يك بار عکاسی با دوربین گران‌قیمتی آمد و به من گفت اجازه بدهید از حاج‌آقا عکس بگیرم. بعد هم ۲۰۰۴ عکس از ایشان گرفت، ولی موقعی که رفت و آنها را چاپ کرد، همه عکس‌ها سفید شده بود!

الان خوابشان را هم می‌بینید؟

خودم نه، ولی دیگران زیاد خوابشان را می‌بینند و برایم پیغام می‌آورند که پدران گفتند این کارها را بکنید و این کارها را نکنید! حتی پس از فوت هم با جملات دقیق، از زبان دیگران پیامشان را به ما می‌رسانند!

الان آقای قاضی در کوفه است و دارد به سمت شط می‌رود، الان وارد شط شد، غسل کرد، بیرون آمد، به فلان جا رفت، حالا به طرف نجف راه افتاد، فلان خیابان، فلان کوچه، از پله‌ها بالا آمد، کفش‌هایش را درآورد و... به محض این‌که حرفش تمام شد، آقای قاضی در زدند و وارد شدند! همه ما مات مانده بودیم که چطور شد. از آن عجیب‌ترین بود که آقای قاضی آمد به طرف آقای بهجت و دستی به پشت ایشان زد و فرمود: شنیدم؛ امروز گل کاشتی!»

مرحوم ابوی می‌فرمودند: «هرگز در درس آقای قاضی سوال نمی‌کردم، ولی

استاد بی‌آن‌که سوالی بپرسم، پاسخ همه سوالاتم را می‌دادند.»

می‌خواهم در نجف بمیرم!

نوه آیت‌ا... خوئی تعریف می‌کرد که: يك بار مرحوم ابوی دنبالم فرستادند و من به منزل ایشان رفتم. آن روز من در خانه نبودم. ایشان به نوه آقای خوئی می‌گویند: سلام مرا به جدتان برسانید و بفرمایید: یکی دو سالی از عراق خارج شوندا! نوه آقای خوئی می‌گوید: ایشان به این حرف‌ها گوش نمی‌دهند و می‌گویند می‌خواهم در نجف بمیرم! مرحوم ابوی می‌گویند: پس لااقل يك سال یا حتی شش ماه از عراق خارج شوند. آن آقا می‌گوید: به حرف ما که گوش نمی‌دهند، ولی اگر اجازه بدهید که بگویم برای شما مکاشفهای رخ داده است. حتماً قبول می‌کنند، ولی مرحوم ابوی گفتند: اصلاً از این حرف‌ها نزنید و اسم مرا نبرید، بگویید دوستان خواب دیده‌اند و صلاح است شما از عراق بیرون بروید. اگر هم خیلی اصرار کردند، بگویید: فلانی خواب دیده است! بدیهی است آقای خوئی به خواب توجه نمی‌کنند. در هر حال نوه ایشان پیام را می‌سانند. مدتی بعد انتفاضه عراق و کشت و کشتار صدام شروع می‌شود و آقای خوئی را هم دستگیر می‌کنند. وقتی از حاج‌آقا پرسیدم: «چرا چنین پیغامی را برای آقای خوئی فرستادید؟» فرمودند: «از همین می‌ترسیدم که به ایشان به‌عنوان مرجع شیعه توهین شود!» که شد.